

ورود عین الدوله به تبریز

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد که بهترین انتخابی که محمدعلیشاه در دوره عمرش کرد همان انتخاب عین الدوله بود برای ایالت آذربایجان و ریاست کل قوا زیرا برای منظوری که داشت مردی مستبدر و سرسخت‌تر از او پیدا نمی‌کرد.

با اینکه آزادیخواهی و مساوات‌طلبی در قاموس عین الدوله کفر بود و کسانی را که به مشروطه معتقد بودند و ایمان به حکومت مردم بر مردم داشتند واجب‌القتل می‌دانست، از نظر حق‌گویی و حقیقت‌جویی به عقیده نگارنده این تاریخ عین الدوله اجنبی-پرست نبود و از اینکه ممکن بود دامنه جنگ میان ملت و دولت بدرآزا بکشد و در نتیجه پای مداخله روسها به میان بیاید فوق‌العاده نگران بود و بهمین جهت کوشش داشت که از راه صلح و سازش و یا از راه جنگ و آهن و آتش واقعه قیام تبریز زودتر خاتمه پیدا کند و فرصت برای مداخله روسها پیش نیاید.

وصول برسازش بسیار مشکل بلکه محال به نظر می‌رسید زیرا محمدعلیشاه و عین الدوله می‌خواستند با تسلیم بلاشرط مشروطه خواهان و صرف نظر کردن آنان از اعاده مشروطه غایله خاتمه پیدا کند و مردم تبریز فقط و فقط به شرط اعاده مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی بی‌هیچگونه شرط و قراری حاضر به کنارگذاشتن اسلحه و دست کشیدن از جنگ و مقاومت بودند.

عین الدوله در نتیجه تجربه‌ای که در زمان صدارتش به دست آورده بود می‌دانست که چون در قلب و روح ملتی تخم آزادی فشانده شد دیگر محال است آنرا ریشه کن کرد و از میان برد و یقین داشت که در تهران و اکثر نقاط ایران تدارک یک قیام عمومی دیده می‌شود و هرگاه آزادیخواهان تبریز در مدت قلیلی سرکوبی نشوند طولی نخواهد کشید که صدای مخالفت برضد دولت استبدادی از همه جا بلند خواهد شد و دیگر جز تسلیم در مقابل اراده ملت راه و چاره‌ای نیست. مشروطه خواهان تبریز هم با اینکه بوسیله محاصره از همه جا جدا شده بودند و درحقیقت در انزوا زندگی می‌کردند و

اعتماد و اطمینانشان فقط و فقط به فداکاری خودشان بود از آنچه در شهرستانهای ایران مخصوصاً گیلان می گذشت بی خبر نبودند و از پافشاری روحانیون نجف در راه مشروطیت اطلاع داشتند و بطور مخفی از طریق انجمن سعادت اسلامبول احکام علمای نجف به آنها می رسید و نیز از فعالیت مشروطه خواهانی که از ایران تبعید و یا فرار نموده و در کشورهای خارجه مسکن کرده بودند بی اطلاع نبودند. در نتیجه مذاکره و رفت و آمدها مسلم شد که عین الدوله و مشروطه خواهان تبریز راهی جز جنگ در پیش ندارند و خود را مجبور می دیدند که به قوه آهن و آتش شاهد مقصود را دربرگیرند و به آرزویی که در دل داشتند و برای آن دست به شمشیر برده بودند نایل گردند. عین الدوله وارد تبریز شد و چون ارك دولتی در تصرف مشروطه خواهان بود در باغ صاحب دیوان که در بیرون شهر بود سکنی کرد و با اردویی که با خود آورده بود در اطراف خیمه و خرگاه بپا کردند و سوارهایی که احضار کرده بود متدرجاً می رسیدند و در مقابل اوسان می دادند و در جایگاه مخصوصی که برای هر قسمت اختصاص داده شده بود مستقر می شدند.

عین الدوله پس از ورود به تبریز و مطالعه دقیق از اوضاع و احوال آن سامان و اطلاع به موقعیت مشروطه خواهان برای پیام عین الدوله
به مشروطه خواهان
سران ملیون پیام فرستاد که ده نفر از اشخاص معتبر و معروف را از میان خود برگزیده و به اردوی باغ صاحب دیوان بفرستند تا با آنها مذاکره کنند. پیام عین الدوله در مجمعی که از سران مشروطه خواهان به ریاست ستارخان تشکیل یافت مورد مطالعه و مذاکره قرار گرفت و با علم به اینکه مذاکره صلح و اصلاح با این مرد جابر و خودخواه بجایی نخواهد رسید و با اطمینان به اینکه هرگاه عین الدوله از راه سازش و مسالمت و یا از طریق جنگ به تبریز دست یابد بر کسی ترحم نخواهد کرد و شهر به یغما خواهد رفت و زعمای ملت را به دار خواهد کشید، مصلحت برآن دانستند که دست رده سینه او زنند و تقاضای او را رد نکنند. این بود که چند نفر را به نمایندگی با دستورات و شرایط معین به باغ صاحب دیوان فرستادند. اینک داستان آن ملاقات را از طرف میرزا رحیم خان منشی عین الدوله که در آن مجلس حضور داشته به نظر خوانندگان این تاریخ می رسانم:

همینکه نمایندگان ملت پس از ساعتی انتظار وارد چادری که عین الدوله در آن نشسته بود شدند شاهزاده به بهانه اینکه پایش درد می کند یکی از پاهایش را دراز کرده و روی آن یک پتو کشیده بود با همان تکبر فطری و تفرعن جبلی و صدای توی دماغی مثل اینکه کسالت دارد گفت بنشینید نمایندگان ملت بدون آنکه این بی احترامی را به روی خود بیاورند دور تادور چادر نشستند.

عین الدوله مدتی را به سکوت گذرانید و دانما کلمه لاله الا الله را بطور آهسته

تلفظ می کرد و گاهی هم دست به سیل‌های پرپشت و کلفتش می کشید و روی نقش قالی نگاه می کرد، بعد امر کرد چای و قلیان آوردند، سپس به گفتگو پرداخت و همان صحبت‌هایی که پیغام داده بود و مادر صفحات پیش نوشتیم تکرار کرد، از اوضاع دنیا و خطری که مملکت را احاطه کرده بود و کجرفتاریهای مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس و تندروهای ناطقین ملت و روزنامه‌ها و مراجم شاهانه نسبت به مردم آذربایجان مخصوصاً اهالی تبریز و علاقه‌مندی خودش به مصلحت و خیر مردم تبریز سخن گفت و در خاتمه اضافه کرد که برای او مسلم شده است که چون مردم ایران جاهل هستند هنوز مستعد برای مشروطه و حکومت ملی نیستند و نتیجه مشروطه بی‌سوق و بدون مطالعه همین خواهد بود که دیدند و ثمرات آن را چشیدند.

سپس گفت که اگر ملت ایران استعداد برای مشروطه داشت و مشروطه در خیر و صلاح مردم و مملکت بود خود من که فرنگستان را دیده‌ام و در ممالک مشروطه سیاحت و مسافرت کرده‌ام بیش از شما از مشروطه طرفداری می‌کردم.

عین‌الدوله برای ترساندن نمایندگان بیشتر سنگینی گفته‌های خود را در روی خطری که برای مملکت در پیش بود قرار می‌داد و صریحاً و کنایه‌تاً مکرر در مکرر به آنها می‌خواست بفهماند که با دشمنی دولت مقتدر روسیه با رژیم آزادی و مشروطه و قدرتی که این دولت در ایران دارد و همسایگی با آذربایجان که فاصله‌اش با خاک روسیه بیش از رودخانه‌ای نیست محال است بگذارد رژیم مشروطیت در ایران برقرار بشود و سعی و کوشش شما در این راه جز خودکشی و دیوانگی و مملکت را برباد دادن و ریختن خونها و خرابیها نتیجه دیگری نخواهد داشت.

عین‌الدوله بیش از یک ساعت صحبت کرد و نمایندگان ملت با سکوت کامل و خونسردی حرفهای او را گوش دادند، پس از آنکه صحبت‌های عین‌الدوله تمام شد نمایندگان با کمال نزاکت و ادب در اطراف مشروطیت و حقوق طبیعی و حقه ملت که از طرف مظفرالدین‌شاه عطا شده و محمدعلیشاه هم مکرر به پیروی و احترام آن قسم خورده صحبت کردند و در خاتمه گفتند ما از خود اختیار صلح و جنگ نداریم ما فرستادگانی هستیم که مأموریت داریم فرمایشات حضرت‌والا را گوش بدهیم و به عرض ملت برسانیم و عرایض ملت تبریز را هم به عرض حضرت‌والا برسانیم هرگاه استدعای ملت تبریز را قبول بفرمایید همه ما از دل و جان فدایی حضرت‌والا خواهیم شد و در روی چشمان شما را جای خواهیم داد و هرگاه قبول نفرمایید ما فرمایشات و عقیده حضرت‌والا را به عرض ملت می‌رسانیم و در سهم خود کوشش می‌کنیم که صلح و صفایی پیش بیاید و برادرکشی نشود در خاتمه مذاکرات برای صلح و سازش شرایط ذیل را به نام ملت تبریز به اطلاع عین‌الدوله رسانیدند.

اول - مشروطه تعطیل بردار نیست و باید همیشه قانون اساسی فرمانروا باشد.

دوم — باید شاه هرچه زودتر مجلس شورای ملی را در تهران برپا نماید.
 سوم — باید عین الدوله رحیم خان و شجاع نظام و دیگر سرکردگانی که به تبریز حمله کرده و صدها مردم بی گناه را کشته و هزارها خانه را غارت کرده اند گرفته و تسلیم عدلیه نماید که به کیفر قانونی برسند.
 چهارم — تا مجلس شورای ملی افتتاح نشده انجمن ایالتی تبریز قائم مقام او خواهد بود.

پنجم — کسانی که بی گناه از ایران رانده شده اند باید به ایران مراجعت دادمشوند. عین الدوله که انتظار این درجه مقاومت و ایستادگی را از طرف ملت تبریز و انجمن ایالتی نداشت چنان در خشم شد که دیگر کلمه ای بر زبان نیاورد و مجلس با سردی خاتمه یافت و نمایندگان به شهر مراجعت کردند.

همانطوری که همه روزه از طرف ایلات و عشایر آذربایجان و افزایش عده مجاهدین از طرف مرکز اردوی عین الدوله تقویت می شد و دسته های سوار و پیاده و سرباز وارد لشکرگاه عین الدوله می شدند، روزبروز برعهده مجاهدین نیز افزوده می گشت و مردم تبریز دسته دسته وارد در جرگه سربازان مجاهد می شدند و اسلحه می گرفتند و در قیام ملی شرکت می کردند و همه روزه دامنه تصرفات ستارخان فزونی می یافت و ناحیه و برزنی را تصرف می کرد و سنگرهای نو در محل های مناسب می ساختند و در آنجا عده ای مجاهد برای حفاظت آن می گماشتند بطوری که وقتی عین الدوله وارد تبریز شد بیش از دوثلث بلکه سدربع شهر در تصرف مشروطه خواهان بود.

از جمله کسانی که حقاً نامش باید در تاریخ مشروطیت ایران جاویدان بماند یارمحمدخان کرمانشاهی است، این مرد غیرتمند و شجاع و مشروطه خواه که در انقلاب و کشمکش میان مشروطه خواهان و مستبدین کرمانشاه فداکاربها کرد و شجاعت بسیار از خود نشان داد همینکه شنید محمدعلیشاه خیال حمله به مجلس شورای ملی و از میان بردن مشروطه را دارد به اتفاق برادرش و چند نفر سوار برای محافظت مجلس و مشروطه با عجله راه تهران را پیش گرفت ولی همان روزی که به قم رسید مجلس به توپ بسته شد و جمع مشروطه خواهان متفرق گردید، یارمحمدخان چند روز در قم در حال تحیر و بیلا تکلیفی گذرانید و در اندیشه بود که از چه راه می تواند حتی را که در مقابل وجدان و آزادی برعهده گرفته ادا نماید.
 همینکه از قیام ستارخان و مشروطه خواهان تبریز اطلاع پیدا کرد بلادرنگ راه

آذربایجان را پیش گرفت و با اینکه راهها در دست قشون و مأمورین دولتی بود و شهر تبریز از طرف مستبدین محاصره شده بود با هزار زحمت و رنج خود را به تبریز رسانید و در صف مجاهدین قرار گرفت و در همان روزهای اول چنان شجاعت و تهور از خود نشان داد که مورد احترام و توجه ستارخان و انجمن واقع گردید و ریاست دسته‌ای از مجاهدین به او واگذار شد و محافظت دفاع یک ناحیه مهم شهر را عهده‌دار گردید و تا آخرین روز جنگهای تبریز با کمال صداقت و دلاوری جنگید و پس از آنکه تبریز بناچار بواسطه ورود قشون روس دست از جنگ کشید این مرد شجاع به آنچه تا آن موقع کرده بود قانع نشد و تبریز را ترک کرد و رهسپار اردوی مجاهدین که از رشت به طرف تهران حرکت کرده بود گردید.

شریف‌زاده منصوب به یکی از خانواده‌های اصیل اصفهانی بود، پدرش که یکی از تجار معتبر بود به تبریز رفت و در آن شهرستان سکنی کرد. این خانواده به امانت و درستکاری و وطن دوستی معروف بودند چنانچه بازماندگان آنان صفات پسندیده و سجایای مطلوبه را از پدران خود ارث برده بودند.

شهادت شریف‌زاده

عموزاده‌های شریف‌زاده مخصوصاً معتمدالتجار در راه مشروطیت زحمات بسیار کشید و نیز سایر عموزادگان مانند دکتر رفیع امین، حسین امین و سرتیپ امین در امانت و آزادیخواهی معروف خاص و عام بودند.

شریف‌زاده یکی از آزاد مردانی بود که پیش از نهضت مشروطیت فلسفه نوین را پذیرفته و در جرگه آزادیخواهان عضویت داشت و پس از طلوع ستاره آزادی آنچه در قوه یک فرد مؤمن به آزادی بود برای پیشرفت مشروطیت و برقراری حکومت ملی فرو گذار نکرد.

پس از آنکه مجلس به توپ بسته شد شریف‌زاده در قنسولخانه فرانسه متحصن شد ولی چون کارهای ملیون روتقی گرفت و ستارخان توانست زمام امور قیام را به دست گیرد شریف‌زاده از تحصن بیرون آمد و در مجالس و محافل شرکت کرد و چون از نطق و بیان بی بهره نبود، اغلب در اجتماعات نطق می کرد و مردم را به پایداری و دفاع از آزادی تشویق می نمود.

روز سوم شهریور مردم از هرسو به طرف انجمن رو آوردند هزارها مجاهد از جان گذشته تفتنگ در دست فریاد می کشیدند باید به اردوی عین الدوله هجوم برد و کار را یکسر کرد، ستارخان با ملایمت آنها را به خونسردی و احتیاط دعوت می نمود. انبوه جمعیت به اندازه‌ای بود که زمین و پشت بام از افراد متعصب پوشیده بود، ناطقین خطابه‌ها ایراد کردند از آنجمله شریف‌زاده روی کرسی خطابه رفت و در ضمن بیاناتش

به انتقاد از رفتار بعضی از مجاهدین پرداخت و آنان را سرزنش نمود، سران مجاهدین به او پرخاش نمودند و در نتیجه شریف زاده موفق نشد نطق خود را تمام کند ولی چند نفر از پیرمردها برای فرو نشاندن خشم مجاهدین بیانات شریف زاده را تفسیر کردند و مجلس خاتمه یافت و مردم متفرق شدند ولی متأسفانه پیش از آنکه شریف زاده به خانه اش برسد مورد هجوم عده‌ای از مجاهدین واقع شد و با گلوله‌ای که به رانش زدند شهید گشت. رئیس این دسته نایکار عباسقلی نام بود که همان لحظه به خطای خود پی برد و خطری که او را تهدید می‌کرد دریافت و بلادرنگ با همراهانش به طرف خانه ستارخان رفت و در طویله ستارخان متحصن شد ولی ستارخان پس از آنکه از واقعه جانگداز قتل شریف زاده آگاه گردید فوق العاده متأسف شد و قاتلین را از خانه خود راند و آنها را به دست مستحفظین سپرد و برای انتقام خون پاک آن شهید و ایجاد نظم میان مجاهدین و جلوگیری از اینگونه رفتار ناشایسته پس از تشریفات لازمه امر کرد قاتلین را تیرباران کردند و مجلس ختم مفصلی که در خور مقتول مظلوم بود برپا نمودند و عموم مشروطه خواهان از آن واقعه جانگداز اظهار تأسف کردند.

همینکه عین الدوله از موافقت و یا بهتر بگوییم تسلیم مشروطه خواهان مایوس شد و یقین کرد که بدون جنگ تصرف شهر تبریز و دست یافتن به حریف غیرممکن است برای شروع به جنگ عجله نکرد و چند روزی به مطالعه و

جنگ آزمایشی

کسب اطلاع از قوه طرف و حالت روحی آنان پرداخت. عین الدوله پیش از آنکه آغاز به جنگ کند به خیال افتاد از تدابیر خائنانه‌ای که سلاطین قاجاریه برای دست یافتن به مخالفین خود بکار می‌بردند استفاده کند و از آن راه برحریف غالب آید.

دولت قاجاریه در تمام دوره صدوپنجاهسال سلطنت استبدادی که در ایران کرد هرگاه جماعتی برضد او قیام می‌کردند چنانچه صفحات تاریخ سرتاپاننگ آنها نشان می‌دهد اول اقدام می‌کردند که از راه عهد و سوگند و قرآن مهر کردن حریف را مطمئن کنند و به مصالحه و تسلیم وادارند و همینکه طرف تسلیم می‌شد قسم و عهد را شکسته و او را از میان برمی‌داشتند و با آنکه با افروختن آتش نفاق در میان مخالفین آنان را گرفتار جنگ داخلی کرده و به مقصود خود می‌رسیدند.

در مورد ملت تبریز چون یقین داشت که مشروطه خواهان کمترین اطمینان و اعتماد به قول و قسم محمدعلیشاه ندارند به خیال افتاد که از طریق دوم استفاده کند و با بکار انداختن اشخاص متنفذ که خود او می‌شناخت و افرادی که دست نشانده روسها بودند دودستگی در میان مشروطه خواهان بوجود بیاورد.

به عین الدوله گفته بودند که باقرخان که در آن زمان از طرف ملیون سالار ملی

لقب یافته بود روحاً بمراتب از ستارخان ضعیف‌تر است و هرگاه مورد حمله قرار بگیرد ممکن است روحیه خود را از دست داده و تسلیم بشود.

از یکطرف عین‌الدوله بوسیله جاسوسان و همدستان خفیه خود وعده‌هایی به باقرخان داده بود و از طرف دیگر کوشش کرده بود که قدرت قوای دولتی را بمراتب بیش از آنچه حقیقت داشت در نظر او جلوه‌گر سازند و او را مرعوب نمایند این بود که عین‌الدوله برای بی‌بردن به نیروی مقاومت مادی و معنوی مشروطه‌خواهان به یک جنگ آزمایشی دست زد و محله خیابان را که محافظتش برعهده باقرخان بود مورد حمله ناگهانی قرار داد.

قشون دولت اول محله خیابان را بوسیله چند عراده توپ بمباران کرد و سپس سوار و پیاده چون سیل به طرف سنگرها و نقاط مهمی که در دست مجاهدین بود حمله بردند ولی بعد از چند ساعت زد و خورد و دادن تلفات سنگین بناچار دست از حمله کشیده به اردوگاه خود بازگشتند و برخلاف انتظار عین‌الدوله باقرخان در آن روز شجاعت و بیداری بی‌نظیری از خود نشان داد.

شبهاً که نسبتاً آرام بود میان مجاهدین و قشون دولتی که در سنگرها بودند مذاکراتی می‌شد که ذکر آن خالی از تفریح نیست، مثلاً سربازهایی که در سنگرها بودند با صدای بلند از مجاهدینی که در سنگرهای نزدیک بودند می‌پرسیدند که

گفتگو در سنگرها

شما چرا با قشون دولت جنگ می‌کنید کسی که با پادشاه خودش جنگ نمی‌کند. جواب— شاه به قرآن قسم خورده بود که مشروطه‌خواه باشد ولی برخلاف قسم خود رفتار کرد.— مشروطه‌خواهان که بانی هستند و شاه ما مسلمان است و مسلمان زیر بار مشروطه نمی‌رود.— به شما دروغ گفته‌اند و شما را فریب داده‌اند به خدا ما هم مسلمان و معتقد به قرآن هستیم.— شما چند نفر امام دارید پیغمبر شما کیست آیا شما هم حضرت عباس دارید.— همه ما مثل شما مسلمان هستیم و به پیغمبر خدا اعتقاد داریم.— اگر مسلمان هستید پس چرا با شاه جنگ می‌کنید.— ما می‌خواهیم در مملکت عدالت باشد و به سردم ظلم نشود.— این حرف شما که بدنست البته ظلم بد است.— ما بر طبق احکام علمای بزرگ برای عدالت و جلوگیری از ظلم جنگ می‌کنیم.— علما که می‌گویند مشروطه طلبها کافر هستند مگر شما احکام علما را که در اسلامیه هستند نشنیده‌اید، آنها به ما گفته‌اند کشتن مشروطه‌طلبها عبادت است و هر کس یکنفر را بکشد خدا گناهان او را می‌آمرزد. گاهی عاقبت کار به فحش و بدگویی می‌کشید و بنای تیراندازی را می‌گذارند و گاهی برای بکدیگر خوراکی می‌فرستادند و اظهار مهربانی و همدردی می‌کردند.

غارت

شب چهارشنبه دهم شهریور که شهر نسبتاً ساکت بود و گاهگاهی صدای تیر و تفنگ از سنگرها بلند می‌شد عدهٔ بیشماری از سوارهای رحیم‌خان خانه‌های اطراف و تیمچه خرازیها که در تصرف انجمن اسلامی بود خراب کرده و خود را به تیمچه مذکور رسانیده و تمام حجرات و انبارها که اجناس بسیار در آنها انباشته بود غارت کردند و صدها نفر تاجر را از هستی ساقط کردند.

این طعمه شیرین به ذائقه آنان لذیذ آمده فردا شب به چندین کاروانسرا دستبرد زدند و در حدود هفتاد دکان را بکلی غارت کردند.

ناگفته نماند که بعضی از مجاهدین هم اگر دستشان می‌رسید آمادهٔ چپاول بودند چنانچه در یکی از شبهایی که آتش جنگ شدت میان دو طرف شعله‌ور بود عده‌ای از مجاهدین نامردانه بجای آنکه به جنگ پردازند از تاریکی شب استفاده کرده به خانهٔ امام جمعه ریختند و آنچه بدست آوردند به یغما بردند خوشبختانه ستارخان و باقرخان از آن واقعه مطلع شدند و دستور دادند که مجاهدین یغماگر بعد از این اعدام خواهند شد و سایر مجاهدین موظف‌اند در صورتی که ببینند مجاهدی محلی را غارت کرد یا اسبابی را به سرقت برد او را فوراً با تیر بزنند.

بزودی عمل غارتگری قشون محمدعلیشاه در قنسولخانه‌ها سپس در سفارتخانه‌ها و در جراید خارجه منعکس شد و عکس العمل شدیدی در میان مردم بخشید. عین‌الدوله که خود را فرمانفرمای مقتدری می‌دانست ولی قادر نبود از غارتگری و خودسری سوارهای رحیم‌خان و سایر ایلات جلوگیری کند هرچه اظهار خشم و غضب می‌کرد نتیجه نمی‌برد و قادر به جلوگیری غارتگران نمی‌گردید.

عاقبت فریاد غارت شدگان و مردمی که هستی‌شان در خطر یغما بود به آسمان رسید همه از ناسنی مال و جان و فرزند و عیال خود شکایت می‌کردند و به مرتکبین این بلوا تفرین و ناسزا می‌گفتند، بناچار عده‌ای از مردمان بی‌طرف به میان افتادند و به واسطه و به انجمن ایالتی رفتند و بنای داد و فریاد و شکایت گذاردند و گفتند اگر شما باهم جنگ دارید مردم ضعیف و بیچاره چه گناهی کرده‌اند که به این وضع بی‌رحمانه هرشب مورد تاخت و تاز جمعی دزد و غارتگر قرار گرفته‌اند.

بعد از سناوره تصمیم گرفتند که چند نفر از معروفین با عین‌الدوله ملاقات کنند و از او بخواهند که به این وضع ناهنجار خاتمه بدهد و جلو یغماگران را بگیرد. آقای شیخ محمد خیابانی — آقای میرزا حسین واعظ — آقا میرزا محمدتقی طباطبائی — میرزا سیدحسین خان عدالت از طرف انجمن ایالتی مأمور ملاقات با عین‌الدوله شدند و با اتفاق نمایندگان قنسولخانه انگلیس به باغ صاحب دیوان رفتند و عریضه‌ای که از طرف مردم تبریز تهیه شده بود تقدیم عین‌الدوله کردند، عین‌الدوله پس از آنکه بسیار اظهار تأسف و

دلسوزی کرد باز همان حرفهایی را که زده بود تکرار کرد و صریح گفت تا مجلس شورای ملی در تهران افتتاح نشده من نمی‌توانم انجمن ایالتی تبریز را به رسمیت بشناسم. باری چون گفتگو با عین‌الدوله به جایی نرسید نمایندگان مایوس به شهر مراجعت کردند و از آن بعبه رابطه میان عین‌الدوله و مشروطه خواهان بکلی منقطع شد.

اقبال السلطنه که یکی از خوانین متنفذ و ثروتمند آذربایجان بود و بیش از صدوپنجاه سال خانواده‌اش در ماکو و اطراف آن حکومت مطلقه داشتند یکی از دشمنان سرسخت مشروطه بود و چنانچه در جلد سوم این تاریخ نگاشتیم پس از پیدایش مشروطیت بنای دشمنی و مخالفت را با ملیون گذارد و به جنگ و ستیز پرداخت و در نتیجه شکست خورد و به روسیه فرار کرد.

پس از چندی مراجعت کرد و اقتدار اولیه را بدست آورد و بیش از گذشته به محمدعلی‌شاه خود را نزدیک کرد و قشونی تهیه نمود و در کمین بود که موقعی بدست بیاورد و شکست سابق را جبران کند. همینکه مجلس به توپ بسته شد و عین‌الدوله عهده‌دار ایالت آذربایجان گشت اقبال السلطنه قشون جراری تهیه کرد و هنوز چند روزی از ورود عین‌الدوله به تبریز نگذشته بود عزیزالله‌خان خواهرزاده اقبال السلطنه با چهار هزار نفر سوار مسلح وارد تبریز شد و در کنار اردوی عین‌الدوله سکنی گزید. این قشون که مرکب از ماکویی، شکاک و جلالی بود، دارای پنج توپ و توپچیان کارآزموده بود. در طول راه آنچه توانستند مردم را غارت کردند و چهار نفر مشروطه‌خواه را که اسیر کرده بودند دم توپ گذاردند.

هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که صدای توپ از اردوی استبداد بلند شد و شهر را در زیر آتش گرفت حمله توپخانه بدرجه‌ای شدید بود که سابقه نداشت و تمام شهر را به لرزه در آورد و خسارات زیادی وارد کرد.

سپس قشون سوار و پیاده در پناه آتش توپخانه چون سیل خروشان به طرف شهر سرازیر شد سوارها از راه خیابانها و کوچه‌ها و پیاده‌ها از راههای خانه‌ها و پشت‌بامها پیشروی کردند و خود را تا نزدیک انجمن رسانیدند و چندسنگر معتبر را از دست مجاهدین گرفتند و عده‌ای را به خاک و خون کشیدند.

مورخین و مطلعین عده قشون عین‌الدوله را سی هزار نفر می‌نویسند و عده‌ای مجاهدین را ده هزار نفر قلمداد می‌کنند، این جنگ خونین که تا غروب آفتاب طول کشید یکی از شاهکارهای قیام تبریز است.

ستارخان سر از آنکه قشونی که به طرف اسرخیزی هجوم برده بود شکست داد با عده زیادی از مجاهدین چون سیل بنیان کن به طرف قشون ما کو که با بی باکی می جنگیدند سرازیر شد و آنها را غافلگیر کرد و از دو طرف زیر آتش توپهایی که همراه آورده بود گرفت. مجاهدین از سنگرها بنای تیراندازی را گذاردند و عده ای بی باکانه به قشون محاجه حمله بردند و پای استقامت آنها را سست کردند. در همین موقع شهیدی محمدعلیخان که یکی از سران نامدار ملیون بود با چند صد نفر مجاهد از جان گذشته جناح چپ قشون ما کو را مورد حمله قرار داد و چنان مردانه می جنگید که دشمن ناگزیر شد میدان را خالی کرده پا به فرار گذارد، عده مقتولین و مجروحین در آن روز بطور یقین زیاد بود ولی چون مختلف نوشته اند و بعضی ها راه گزاف پیش گرفته اند از ذکر عقیده خودداری می کنم و متذکر می شوم که جنگ آن روز و شکست قشون ما کو که نخبه ترین افراد قشون علیه عین الدوله بود چنان ترس و وحشتی در اردوی عین الدوله بوجود آورد که تا چندی نقل مجالس بود و مجاهدین از این فتح و فیروزی برخوردار می بایدند. قشون ما کو اردو را ترک کرد و راه ما کو را پیش گرفت.

شب بعد از این فتح و فیروزی شب پانزدهم شعبان بود و مشروطه خواهان به پاس سوفیتی که بدست آورده بودند جشن بزرگی برپا کردند و شهر را آیین بستند و چراغان کردند. تأثیر شکست قشون دولتی در بیان اردوی استبداد و سران آنان بعدی بود که محمدولیخان سپهدار اعظم تلگرافی به محمدعلیشاه محابره می کند و در آن تلگراف به او اندرز می دهد که مجلس را مفتوح کند و بیش از این در مقابل خواسته ملت سرسختی نکند. چون عین تلگراف سپهدار را نتوانستم بدست بیاورم جایی که محمدعلیشاه داده برای روشن شدن وضعیت به نظر خوانندگان این تاریخ می رسانم.

سپهدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطای مشروطیت دادم لفظ مشروطه مشروعه مطابق قانون محمدی بود بعد لامذهب ها بنای خودسری را گذاشتند و خواستند دین و دولت را از میان ببرند هرچه نصیحت کردم نشد تا آنکه به کمک حضرت حجت مفسدین و دشمنان دین و دولت را قلع و قمع کردم.

حالا شما می گوید دولت گفته است مشروطه خواهیم داد، صحیح است من به سفرای خارجه قول داده ام مشروطه مشروعه که مطابق با شرع نبوی باشد بدهم ولی حالا که عده ای مفسد در تبریز اسم خود را مشروطه طلب گذارده و عصیان کرده اند من از راه تملق به آنها مشروطه بدهم و برای سلطنت خودم و دین اسلام یک ننگ تاریخی بگذارم! هرگز نخواهد شد. عجب از غیرت شما، عجب دولتخواهی می کنید، همانست که گفته ام تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستیم الحمدالله

شب پانزدهم شعبان

قشون سوار و سرباز دارم پول هم هر قدر خرج بشود اهمیت ندارد.

اگر مراقبت کرده بودید قشون ما کو مراجعت نمی کرد اینک اقدام برای برگرداندن آنها کرده ام و یک صد سوار و اسلحه و مهمات هم فرستادم گلوله توپ هم بقدر کفایت فرستاده شد باز هم قوا فرستاده خواهد شد. محمد علی شاه

بستن راهها

پس از جنگ روز چهاردهم شعبان و پشت کردن سواران ما کو به میدان جنگ و عزیمت آنان به طرف ما کو، یک یأس و ناامیدی در میان اردوی دولتیان پیدا شد و عین اندونه متوجه شد که با دشمن سرسخت و از جان گذشته سروکار دارد و با هجوم بردن به آنها نمی تواند کاری از پیش ببرد، این بود که جلسه ای از سران سپاه در باغ صاحب دیوان تشکیل دادند و به مشورت پرداختند و پس از گفتگوی بسیار بر این عقیده شدند که بهترین راه برای به زانو در آوردن مشروطه خواهان اینست که شهر را محاصره کرده و از طریق بستن راههایی که به تبریز منتهی می شود از ورود خواربار و خوراک به شهر جلوگیری شود و در نتیجه مردم تبریز را دچار قحطی کرده و مجبور به تسلیم نمایند.

این بود که عین الدوله قشون را به چندین دسته تقسیم کرد و هر دسته را مأمور بستن یکی از راهها نمود.

راه هشترود و گرمسرد و سراب را قزاقهایی که در تحت فرمان مستقیم صاحب منصبان روسی بودند بستند، سالار ارفع راه سردرود را مسدود کرد و پسر شجاع نظام مأمور بستن راه جلفا و مرند شد و قره ملیکیان راه انزاب و اروتی را سنگربندی نمودند.

چون قسمت عمده خوراک شهر از راه قره ملک وارد می شد ستارخان یک دسته از مجاهدین را مأمور کرد که با هر فداکاری که ممکن است قره ملک را فتح کنند و راه عبور آذوقه را به شهر آزاد نمایند، پانصد نفر مجاهد پیاده راه قره ملک را پیش گرفتند و به جنگ پرداختند این جنگ سه روز طول کشید و مردم قره ملک با شجاعت پایداری می کردند همینکه خبر به عین الدوله رسید که قوای مجاهدین متوجه قره ملک شده و عنقریب آن نقطه حساس را فتح خواهند کرد برای نجات قره ملک و غافلگیر کردن میلیون دستور داد به شهر حمله بردند.

در روز بیست و هشتم شهریور جنگ سختی میان دو طرف در گرفت و تا غروب آفتاب ادامه داشت ولی این دفعه هم جز دادن تلفات نتیجه ای عاید قشون دولت نشد.

روز بعد از این واقعه عده ای از مجاهدین قفقاز که از دیر زمانی برای یاری مشروطه خواهان راه ایران را پیش گرفته بودند وارد تبریز شدند. ورود آنان یک شادمانی بی نظیری در میان مشروطه خواهان بوجود آورد.

با اینکه مجاهدین قفقازی بیش از صد نفر نبودند چون همه مردمان شجاع و مؤمن به آزادی و با بمبهای دستی مجهز بودند تأثیر آنها در جنگ بیش از چند هزار نفر بود، چنانچه مطلعین می‌گویند مهمترین علت شکست چهار هزار نفر قشون ما کو حمله مجاهدین قفقازی و پرتاب کردن بمب در میان آنها که تلفات زیادی وارد آورد می‌باشد.

در خلال این احوال روز بروز اردوی عین الدوله تقویت می‌شد چنانچه صد و پنجاه نفر قزاق سوار با تجهیزات کامل و دو توپ کوهستانی وعده‌ای سوار بختیاری و سنجایی و سوارهای متفرقه وارد اردوی عین الدوله شدند و مقداری هم اسلحه و

التیماتوم عین الدوله

گلوله توپ و مبنغ معتنا بهی پول و نشان و حمایل و احکام و فرامین در تقدیر و تشویق رؤسای اردوی دولتی دریافت داشتند.

پس از اینکه عین الدوله خود را از هر جهت مجهز برای سرکوبی مشروطه خواهان یافت روز ۲۴ شعبان از هریک از محلات تبریز دو نفر نماینده برای مذاکره خواست و با همان کبر و غروری که مخصوص خودش بود آغاز سخن کرد و چنین گفت در این مدت یک ماه هر چه خواستم رأفت ملوکانه را به شما بفهمانم فایده نکرد و به فرمان من تمکین نکردید و دست به جنگ و خونریزی گشودید تا آنکه دولت شما را به گردنکشی و عصیان شناخته و ناچار برای گوشمال شما تصمیم گرفته است.

اینست که به شما صریح می‌گویم که هرگاه از فردا که ۲۵ شعبان است تا چهل و هشت ساعت کلیه اسلحه و ابزار جنگ را کنار گذارده و اراک دولتی را تسلیم نموده و متفرق شدید مورد عفو ملوکانه واقع خواهید شد والا پس از انتضای چهل و هشت ساعت لشکر دولت به شهر هجوم برده و سزای متمردین و گردنکشان را کف دستشان خواهد گذارد، در صورت قبول آنچه که گفتم مردم باید در سردرخانه‌های خود بیرق سفید که علامت تسلیم و صلح است برافرازند و در مساجد جمع شوند و مطلقاً سروصدا و تظاهراتی نکنند تا قشون دولتی شهر را تصرف و امنیت را بدون خونریزی و رساندن زحمت به مردم برقرار نماید.

نمایندگان محلات گفته‌های عین الدوله را به اطلاع انجمن و سران مشروطه خواهان رسانیدند.

خبر التیماتوم عین الدوله در شهر منتشر شد و مردم را کم و بیش تکان داد ولی در تصمیم و عزم راسخ مجاهدین کمترین تأثیری نداشت چنانچه می‌گویند ستارخان پس از شنیدن حرفهای عین الدوله گفت مگر این سه ماه ما شوخی می‌کردیم که حال می‌خواهند با ما جنگ کنند سران میلیون برای اینکه جوابی به عین الدوله داده باشند به مشورت پرداخته و نامه ذیل را تهیه نموده برای او ارسال داشتند:

دسته‌ای از قزاق پیاده از راه پشت بامها خود را به طرف ارك دولتی نزدیک می‌کرد و شجاع نظام با یک سپاه انبوه از شاهسون خود را به نزدیکی بازار رسانید، صدای شیپور و کرنا و غرش توپها گوش انسان را گرمی کرد.

آن روز در حدود چهل هزار نفر بلکه متجاوز در جنگ شرکت داشتند و هر طرف تلاش می‌کرد طرف دیگر را از پای در آورد و شاهد فیروزی را بدست آورد از سمت دوهچی و بل آجی دوستون قشون از دوطرف محله خیابان و اطراف آنرا مورد هجوم قرار دادند.

قشون ما کوکه در دفعه گذشته تلفات زیادی داده بود و سرشکسته فرار کرده بود این دفعه برای انتقام و جبران جنگ پیش با جان‌گذشتگی می‌جنگیدند.

رحیم خان هم به خلاف گذشته که در مرکز فرماندهی خود می‌نشست و سپاهیان را به جنگ می‌فرستاد در آن روز تفنگ در دست در جلو سپاهیان خود از راه دروازه دوهچی به محله بی‌رحمانه‌ای پرداخت و با توپ‌هایی که همراه داشت دروازه اسلامبول را پی‌درپی بمباران می‌کرد، این بمباران و هجوم تلفات زیادی به مجاهدین وارد آورد از جمله محمدخان برادرزاده ستارخان بود که از پا درآمد.

سالار ارفع با عده زیادی سوار و پیاده از راه حکما حمله برد و چون در آن حدود مجاهدین سنگرهای محکمی نداشتند مقداری از اراضی و خانه‌های آن محل را تصرف کرد و آنچه بدست آورد تاراج نمود، بعضی از مورخین می‌نویسند این مرد بی‌انصاف بدستکاری سربازها و سوارها و عده‌ای از لوطیان شهر یک ثلث از یک محله را تاراج و کمترین اثری از آبادی در آنجا باقی نگذارد. چون شرح جزئیات جنگ خونین آن روز که در هر دقیقه ده‌ها هزار گلوله از دهن توپها و تفنگها خارج می‌شد و صدای انفجار و ضجه و ناله مجروحین و مردم بی‌پناه و صدای خرابی ابنیه و عمارات و صدای گوش خراش صدها شیپور و کرنا از قدرت قلم ناچیز نگارنده خارج است به کوتاهی می‌پردازم.

ستارخان که محافظت و دفاع محله امیرخیز که حساس‌ترین و مهم‌ترین مرکز ملیون بود شخصاً عهده‌دار بود، آن روز به تمام سنگرها رسیدگی می‌کرد و مجاهدین را به پایداری تشویق می‌کرد و به آنها می‌گفت اگر امروز دشمن موفقیت پیدا نکند و شکست بخورد ما برای همیشه فاتح خواهیم بود.

هنوز بیش از دو ساعت از ظهر نگذشته بود که خبر رسید که مجاهدین که حسین-خان ریاست آنها را داشت با یک محله جسورانه قوای دشمن را درهم شکسته و مقداری تفنگ و شیپورهایی که در دست داشتند از آنها گرفته است. این خبر مسرت بخش چون برق در تمام شهر منتشر شد و مجاهدین بیش از پیش دلگرم و دلیر شدند.

سپس مجاهدینی که در تحت فرمان باقرخان بودند و خیابان و اطراف آنرا محافظت می کردند و با کمال سختی می جنگیدند با فریاد زنده باد مشروطه به تشون مهاجم فشار آوردند و آنان را عقب نشانند.

قسمتی از تشون دشمن که مرکب از سواران سرندی پوچی و سربازان قزوینی که مغازه های مجدالملک را سنگر کرده بودند با چند بمب که از طرف مجاهدین قفقازی در میان آنها پرتاب گردید تارومار شدند و آن سنگر سهم به دست مجاهدین افتاد. یکی از جوانان مجاهد که در این جنگ شجاعت بی نظیری از خود نشان داد و کشته شد حاجی خان پسرعلی مسیو بود.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که تشون دولتی با دادن تلفات سنگین بدون آنکه کمترین موفقیتی نصیبشان بشود پشت به میدان جنگ کرده راه فرار را پیش گرفتند و به اردوگاه عین الدوله که با کمال بی صبری انتظار فتح شهر را داشت بازگردیدند.

عده تلفات تشون دولتی را تا پانصد نفر نقل می کنند ولی در اینگونه جنگها کشته و زخمی را نمی توان بطور تحقیق بلکه تخمین معین کرد، نگارنده از اظهار نظر خودداری کرده ولی آنچه مسلم است تلفات طرفین در این جنگ حیاتی بسیار سنگین بود و شهر بواسطه گلوله های توپ خرابی و خسارت زیاد دید.

در گزارشی که قنصل انگلیس متیم تبریز به وزیر مختار انگلیس می دهد می نویسد: قوای رولسیونرها ده هزار نفر است و با کمال سرسختی جنگ می کنند و ممکن نیست تا مشروطیت برقرار نشود و مجلس شورای ملی مفتوح نگردد دست از جنگ و مقاومت بکشند و برای خاتمه دادن به اوضاع تبریز جز اینکه شاه بدون فوت وقت مجلس را مفتوح کند راهی نیست.

جنگ سوم مهر که با موفقیت مشروطه خواهان خاتمه یافت

یک روح امیدواری و اعتماد در مردم تبریز ایجاد کرد و

رعبی که اردوی سی هزار نفری دولت دردلها بوجود آورده

بود از میان رفت، اردوی ماکو که بیش از همه موجب

وحشت مردم شده بود زبون گردید و اطفال در کوچه و بازار از خان ماکوبا مسخره و

استهزا سخن می گفتند و اشعاری که در بزدلی آنها سروده بودند می خواندند.

از طرف دیگر محمدولیخان سپهدار اعظم که رکن اعظم قدرت و نیروی دولتیها

بود و در تهور و خودسری شهرت بسیار داشت بنای مخالفت را با عین الدوله گذارد

پس از آنکه چند تلگراف به محمدعلیشاه کرد و او را دعوت به سازش با مشروطه خواهان

تبریز نمود بنای مکاتبه و گفتگو را با سران ملیون و انجمن گذارد.

علی خان منتصرالدوله را محرمانه نزد ستارخان فرستاد و پیغام داد که حاضر است

تأثیر موفقیتها

دست از شاه و عین الدوله کشیده به شهر بیاید و به مجاهدین یاری کند و به کمک آنان با دولت استبدادی بجنگد.

ستارخان با کمال ادب و صمیمیت به سپهدار جواب داد که ما از عهده مقابله با قشون دولت بخوبی برخورداریم آمد. و تا جان داریم در این راه مبارزه خواهیم کرد هرگاه از سایر نقاط ایران هم قیامی بر مخالفت محمدعلیشاه بشود کامیابی آسانتر خواهد شد و مردم دنیا هم خواهند فهمید که فقط اهالی تبریز خواهان مشروطه نیستند بلکه همه ایرانیان طرفدار حکومت ملی و برقراری مجلس می باشند، بالاترین کمکی را که شما می توانید به ملت تبریز و مشروطیت بنمایید اینست که به تنکابن تشریف برده و سایل یک قیام ملی را در آنجا فراهم بیاورید.

در این روز یکی از جنگهای مهم تبریز به کامیابی میلیون **نهم رمضان** پایان یافت، قشون ما کوکه راه شوشه تبریز - جلفا را در دست داشتند عماراتی را که روسها در نزدیک شهر کنار جاده شوشه بنا کرده بودند سنگر کرده و چند توپ در روی بلندبها نصب و قسمتی از شهر را زیر آتش می گرفتند، چون این ابنیه و عمارات متعلق به روسها بود و روسها پی بهانه می گشتند که قشون به تبریز وارد کنند مشروطه خواهان از توپ بستن به این اماکن خودداری می کردند.

از طرف دیگر مجبور بودند راه تبریز را به خارج باز کنند و این مانع بزرگ را که سنگرهای قشون ما کو بود از میان بردارند و پل آجی را که مرکز حساسی بود و از نظر سوق الجیشی اهمیت بسزایی داشت بدست بیاورند چون در روز هجوم بر آن سنگرها که بوسیله توپ و تفنگچی محافظت می شد مشکل بود عده ای از مجاهدین از جان گذشته فتح آن سنگر مهم را بر عهده گرفته در نیمه شب رهسپار کوی دشمن شدند.

نزدیک پل اسبهای خود را در محل امنی گذارده پیاده از رود آجی عبور کرده تپه بلندی را که در مقابل استحکامات دشمن و بر آن مسلط بود سنگر نموده و آماده کارزار گشتند، از طرف دیگر یک عده دوستان نفری به سرکردگی مشهدی محمدصادق و حسن آقا قفقازی و حاجی علی خان پسر علی مسیو بر سر پل آجی تاختند و با یک حمله دلیرانه قشون ما کورا مورد هجوم قرار دادند، قشون ما کوکه از جلو و از جناح چپ مورد هجوم واقع شده بود روحیه خود را از دست داده از جا کنده شدند و راه فرار را پیش گرفتند، فقط کسانی که ابنیه روسها را سنگر کرده بودند مقاومت شدیدی از خود نشان دادند ولی پس از هفت ساعت جنگ پای استقامت آنها سست شد و سنگرها یکی بعد از دیگری به دست مجاهدین افتاد.

در گزارشی که قنصل انگلیس به سفیر انگلیس متیم تهران داده تلفات جنگ

آن روز را دوستان نثر نوشته ولی ایرانیانی که در آن جنگ شرکت داشته اند می گویند تا چند کیلومتر اطراف پل آجی از کشتگان و مجروحین مالا مال بود. مژده این فتح بزرگ ستارخان را وادار کرد که شخصاً میدان جنگ را بازدید کرده و از مجاهدین و سر دسته های آنها تشکر کند و بازماندگان شهدا را دلداری بدهد.

ستارخان بر آن شد که قسمتی از شهر تبریز را که هنوز در تصرف مستبدین بود اشغال کند تا دیگر برای امنیت شهر مانعی در جلو نداشته باشد؛ این بود که از سمت خیابان ونوبران به ششکلان و سرخاب که در تصرف سواران رحیم خان

۱۲ رمضان

و شجاع نظام بود حمله بردند سالار ملی پیش از طلوع آفتاب برای آنکه قشون عین الدوله نتواند به یاری سواران رحیم خان و شجاع نظام برخیزد با سیصد نفر سوار بر سر قله شتافت و از سه طرف دیگر دسته های انبوه مجاهدین به سردستگی حاجی خان قفقازی و پسر علی سیووزنیل که یکی از دلیران بود به طرف محلاتی که در تصرف قشون استبداد بود هجوم بردند، اول خانه مقتدرالدوله را که یک سنگر استواری بود و از طرف چند صد نفر محافظت می شد با یک یورش دلیرانه تصرف کردند، سپس پسر علی سیو با دوستان نثر مجاهد سنگر مغازه های مجد الملک را که اهمیت بسزایی داشت بدست آورد، از سمت بازار کربلایی حسین خان و مشهدی محمد علی خان با ششصد نفر مجاهد خود را به سرخاب رسانیدند و حسین خان کوی نظام العلماء را تصرف نمود و پس از یک جنگ خونین که تا غروب آفتاب طول کشید و به قیمت جان چند صد نفر از طرفین تمام شد مشروطه خواهان موفق شدند باقی مانده شهر تبریز را از قشون استبداد و عده ای اوپاش که با آنان همکاری می کردند پاک نمایند. گرچه این جنگ به قیمت جان چند نفر از برگزیدگان آزادی خواهان تمام شد ولی نتیجه آن بدرجه ای سهم بود که ملیون با لب خندان و چشم گریان این موفقیت را به یکدیگر شادباش می گفتند.

روز نوزدهم رمضان قشون ملی به طرف انجمن اسلامی سرازیر شد و پس از جنگ خونینی آن مرکز فساد که بیش از یکسال بود نقشه انهدام مشروطیت در آنجا کشیده می شد و کانون روحانیون مستبد بود به دست مشروطه خواهان افتاد، سپس

نوزدهم رمضان

محل دوهچی که از نظر سوق الجیشی اهمیت بسزایی داشت در همان روز در تصرف مجاهدین در آمد و امام جمعه و حاجی میرزا حسن آقا مجتهد و حاجی میرزا محسن و شجاع نظام و رحیم خان راه فرار را پیش گرفته و در اردوی عین الدوله پناهنده شدند. مجاهدین انجمن اسلامی را خراب کردند و آنچه در آن یافت می شد به تاراج

بردند، سپس ستارخان سنگرهایی که قشون استبداد در محله‌های مفتوحه بنا کرده بودند بازدید کرده دستور ترمیم آنها را داد و وعده‌ای از مجاهدین را به نگاهداری گماشت عین الدوله چون موقعیت خودش را در باغ صاحب دیوان خطرناک دید بناچار آنجا را تخلیه کرد و در باسمنج سکنی نمود. برای آنکه محلاتی که مفتوح شده بود غارت نشود ستارخان و باقرخان اعلان داشتند که هر کس مزاحم مردم بشود و یا کسی را غارت بکند بسختی مجازات خواهد شد و نیز چند دسته از مجاهدین را مأمور حفظ انتظام و امنیت مردم محلات فتح شده نمودند.

برای آنکه از وقایع و حوادثی که در آن روزهای تاریخی در سایر نقاط ایران مخصوصاً در رشت، اصفهان و تهران می‌گذشت جلوگیری کنیم و هم‌آهنگی را در مسیر تاریخ حفظ کنیم قشون استبداد و مشروطه را که در تبریز مقابل هم صف کشیده و با سرسختی می‌جنگیدند به حال خود گذارده به تهران و شهرستانها برمی‌گردیم و حوادثی را که در ایام مسافرت ما به تبریز روی داده بود به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

تحصن در سفارت عثمانی

با فشار دستگاه استبداد به آزادیخواهان و یأس از باز شدن مجلس و اطمینان به اینکه آنچه محمدعلیشاه وعده می دهد جز دروغ و نیرنگ مقصود و منظوری ندارد، مشروطه-خواهانی که درگوشه و کنار تهران منزوی و مخفی بودند بناچار جلسات سری تشکیل دادند و بر آن شدند که یک مرکز اجتماعی بوجود آورند و صدایی برضد محمدعلیشاه و دولت باغشاه بلند کنند. پس از مشورت با دو روحانی مشروطه-خواه (صدرالعلما و میرزا سیدمحمد امام) که پس از برقراری مشروطه امام جمعه تهران شد، تصمیم گرفتند که به ملاحظه شرکت این دو روحانی از تحصن در یک سفارت اروپایی اجتناب کنند و به رهبری آنان در سفارت عثمانی که یک سفارتخانه اسلامی است متحصن گردند.

این بود که صدرالعلما و میرزا سیدمحمد امام با جمعی از مشروطهخواهان و تجار و اصناف به سفارت عثمانی رفتند و به زحمت موفق شدند که در آنجا پناهنده گردند. دیری نگذشت که عده پناهندگان به چند صد نفر رسید که اکثر آنها از معارف تهران و مورد احترام مردم بودند.

مشکلی که در کار بود و متحصنین آن مشکل را نادیده و یاناچیز تصور کرده بودند این بود که رژیم استبداد مطلق در عثمانی حکمفرما بود و سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی که یکی از ظالمتین سلاطین جهان بود با نهضت مشروطیت ایران مخالفت می کرد و کمال کوشش را در تقویت محمدعلیشاه برای ریشه کن کردن آزادی در ایران بکار می برد.

همینکه به سلطان عبدالحمید خبر رسید که جمعی از مشروطهخواهان ایران در سفارت عثمانی تهران پناهنده شده اند بسیار برآشفته و به صدراعظم دستور داد که موضوع را در هیأت دولت مطرح و به یک نحوی که مخالف با حیثیت دولت عثمانی نباشد پناهندگان را از سفارت عثمانی بیرون کنند.

انجمن سعادت اسلامبول از قصد دولت عثمانی آگاه شده و در صدد جلوگیری

برآمد و با کلیه وسایل ناچیزی که در دست داشت کوشش کرد که دولت عثمانی را از آن قصد بازدارد.

دولت آبادی می نویسد چون من با شیخ الاسلام عثمانی که ریاست روحانیون آن کشور را عهده دار بود و در هیأت دولت عثمانی عضویت داشت و مورد احترام همگی بود دوست بودم پس از آنکه مسبوق شدم که سلطان عثمانی تصمیم دارد به سفیرش امر بدهد پناهندگان را از سفارت برانند بی درنگ به ملاقات شیخ الاسلام شتافتم و به او از طرف ایرانیان مقیم عثمانی گفتم راست است که رژیم دولت عثمانی برپایه سلطنت مطلقه استوار است ولی باید به این نکته توجه فرمایید که جمعی از مسلمانان ایران به قیادت عده ای از روحانیون که مورد احترام جامعه مسلمانان اند از نظر اینکه سفارت عثمانی یگانه سفارت دولت اسلامی در تهران است و مردم ایران هم مسلمان هستند، و نخواستند در یک سفارت عیسوی مذهب پناهنده بشوند به سفارت مسلمان عثمانی پناهنده شده اند و هرگاه آنها را از سفارت بیرون کنند آنها بناچار در یکی از سفارتخانه های نصرانی پناهنده خواهند شد و این یک توهین بزرگ برای اسلام است و در تمام دنیا گفته خواهد شد که یک دولت اسلامی جمعی از روحانیون و مسلمانان را از سفارت خود بیرون کرد و سفارتخانه های غیر مسلمان آنها را پناه دادند.

گفته های من در شیخ الاسلام که مرد پاك نژادی بود و از ادبیات فارسی هم بی بهره نبود و نسبت به ایرانیها محبت مخصوص داشت اثر بسزایی نمود و به من قول داد که آنچه در قوه دارد برای جلوگیری از راندن ایرانیها از سفارت بکار خواهد برد این بود که در جلسه دولت موضوع را مطرح کرد و بطور صریح گفت که جمعی از مسلمانان به یک دولت اسلامی پناه برده اند و قوانین و قواعد اسلام به ما اجازه نمی دهد که آنها را برانیم و آنها ناچار بشوند به یک سفارت مسیحی پناهنده بشوند به علاوه این عمل یک لطمه شدیدی به حیثیت ما وارد خواهد کرد و بسیاری از مسلمانان جهان را از ما ناامید خواهد ساخت. و هرگاه هیأت دولت چنین تصمیمی بگیرد من از مقامی که دارم استعفا خواهم کرد. این تهدید شیخ الاسلام هیأت دولت را وادار کرد که از تصمیمی که گرفته بودند صرف نظر کنند و مزاحم پناهندگان نشوند.

ولی با همه این احوال سفیر عثمانی و اعضای آن سفارتخانه که کارکنان دستگاه استبدادی بودند نسبت به ایرانیان متحصن بی اعتنایی می کردند و مشکلاتی برای آنها تولید می نموده اند که شرح آن بسیار مفصل و نگارش آن از حوصله این کتاب بیرون است.

ولی خوشبختانه طولی نکشید که آتش انقلاب مشروطیت در کشور عثمانی شعله ور شد و ستاره آزادی در افق اسلامبول طلوع کرد، سلطان عبدالحمید جابر خلع شد و حکومت مشروطه در آن سرزمین برپا گشت. این پیش آمد صرف نظر از آنکه یک عامل